

و بصره و در بیست میان شیراز و کرمان و با کلمه سی که در اخته یا نوعی از ان و نوعی  
جامه های بر و با لقمه که از ان قطار جمع و در جران که از وی کوه رسا زنده و با  
صطلاح ریاضت خفته که از مرکز دایره گذرد و بقیه آن وزن و حساب کردن و مجموع  
یک تنگ است از زنگه و جرم باقی را وزن نکردن و بدان حساب گرفتن و شربت  
میان قلیف و همان که شاپ قطره با کلمه شتران قطاریت بقیه آن بدان منتهی  
**اقتطو** بالفتح بجز در پیش و کسین و جران حکایت و بالفتح رفتن و مشتاقین و سخت  
انداختن کبی او حاصه و درختن و گرفتن جزی را در اول شدن و جکیه آن است  
و جران **قطا** و بالکسر شتران قطار شده و بر یک است بر نده **قطیر** بالکسر نام سنگ  
الجباب کف و پوست و از ننگه خرابا لفظ سید که بر پشت کله بود و در جران از ان رویه  
یا شکاف و از خرابا کسر کرده در میان شکاف بود و در وقت قطار با کلمه **قصر** بالفتح  
تاب جزئی و از ننگه کایدن جزئی و بقره و عمق جزئی رسیدن و از شاپ این که در  
کاسه بود و خوردن و شکن از نده و بریدن کل از ننگه و انداختن کبی او و نام تمام آن در  
بزرگی را و کلمه **قصر** دور ننگ **قصور** بالفتح دور ننگ و بالفتح و ننگ بریدن چاه  
عمیق **قطر** بالفتح زمین خایه از آب گیاه و نان بی نان خوردن و از بی کسی رفتن  
و کسند و شکم خالی ماندن و بچه کادی که از مادر جدا گشت برای زراعت کردن و بقیه آن  
که شدن مال بی نان خوردن شادان طعام و بالفتح و کسرت کوهی و کس و میانان  
بی آب گیاه **قصار** بالفتح است نیامیده بشکر و جران و مان بی نام خوردن و در نیک لفظ  
بزرگ که بزرگ خرابا که خرابا در آن گشت و در بلیت بر او شام **قصور** بالفتح و ننگه خرابا  
مضمون غلات کوه خالی گیاه است **قطر** بالفتح قاف و طار و زینت و عجمی بن طار و لقم  
**اقتطو** بالکسر و نیم و سکون طار شتر قوی و نده و در کله نام و حوض و بی کردن کتاب کله  
هدارند و قوی کردن شکر و مانند آن گشت و قطره تابنده آمده **قصر** بالفتح خاب شدن

بلفظ طعام یا شکر

در

در قمار بر کسی کردن و بالفتح جزئی را روشن و سبب جمع و جمع قوی نیز آمده  
چون روم و در وی بر موصیبت انقطاع ملک تکلیفان و جبال قمر کوی خدمت است  
از ان موضع بطرف جنوب که منبع آب نیل است و بقیه آن خیزه شدن جزئی از میان  
برفت و از ننگه است سیدی و بر شدن شکر از گیاه و آب و بر شدن در صفا  
و نحو رسیدن بعد از ان و نوبه کردن و بلیت و سوختن ملک که از ننگه است با کتاب  
رسد و ماه بعد از سه شنب تا آخر و تا شنبت هلال **قصر** هم با روی و حریف  
و بالفتح و غیره نیم تغییر قمر و نوبه کردن است **قار** بالکسر بر کردن با هم کبر و باختن  
جزئی کبر و بالفتح موضعی از طلا و ننگه و قاری بدان منتهی است **قصر** بالفتح نام  
مولای حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی و وجهه **قصر** بالفتح گیاه است **قصر**  
بلفظ قاف و ننگه و ننگه و ننگه شکر آمده **قصر** بالفتح کوهی که در کوه کعبه است  
پس **قصر** بالکسر است و در **قصر** بالکسر پوست کاه و بر نده و ننگه آن مقدار از  
بزرگی است و از معادن جن جیل منقول است که قطار یک هزار و دویست و نوبه  
و اوقیه هفت و نیم مثقال است و بلفظ کله اندک کله و بلیت و ننگه با صهر طار از طلا و  
ننگه و مقدار جبال و ننگه از طلا یا هزار دویست و ننگه یا هفتاد هزار دویست یا هشتاد  
درم **قصر** بالفتح بر سر نای پارفتن نالی آواز با شکر و در نوبه دادن شکار را و با ننگه  
کردن میان جزئی بر بدن و خسته کردن زن را و در سن ننگه و نواز ننگه و بلیت ننگه  
**اقتطو** بالفتح جزه و خالی شدن **قصار** بالفتح و ننگه یا سایر جزه و فعاله نام است  
از نامهای خدای **قصر** بالکسر **قار** جز بلیت که بر کشتی قطره و ننگه آن مال و ننگه  
کوه اندک این زلفت است ریمان آن که ننگه **قصور** بالفتح و ننگه یا مجموع السب  
**اقصا** و بالفتح و ننگه یا صاحب قمر و ننگه و نام هر بلیت و نام شکر است یا  
اسب آن و نام دهی است **مع الزا و قصر** بالکسر کله نام و ننگه **قصر** بالفتح جزین

قار کله خانی جزئی است که در  
قصر طار و با صهر کله  
قار کله کله نام  
ننگه